

معرفی انواع قالب های شعر فارسی به زبان ساده

مقدمه:



منظور از قالب یک شعر، شکل آرایش مصرعها و نظام قافیه آرایی آن است. شعر به مفهوم عام خود نه در تعریف می گنجد و نه در قالب، ولی شاعران و مخاطبان آنها، به مرور زمان به تفاهم هایی رسیده اند و شکلهایی خاص را در مصراع بندی و قافیه آرایی شعر به رسمیت شناخته اند.

به این ترتیب در طول تاریخ، چند قالب پدید آمده و ؛ شاعران کهن ما کمتر از محدوده این قالبها خارج شده اند. فقط در قرن اخیر، یک تحول جهش وار داشته ایم که اصول حاکم بر قالبهای شعر را تا حد زیادی دستخوش تغییر کرده است.

قالب شعر به شکل شعر گفته می شود که بر دو نوع است:

شکل ظاهری و شکل درونی (یا شکل ذهنی). شکل ظاهری که شامل وزن یا بی وزنی، تساوی مصرعها و یا کوتاهی و بلندی آنها، قافیه ها : - در صورتی که قافیه ای وجود داشته باشد - و صداها و حرکات ظاهری کلمه می شود. قالب در شعر کلاسیک فارسی، شکل ظاهری است که قافیه به شعر می بخشد. طول هر مصرع، چیدمان هجاهای هر مصرع، تعداد ابیات، آرایش مصرعها، قافیه آرایی آنها و حتی عاطفه انتقالی شاعر به خواننده دیگر عوامل تعیین کننده قالب ظاهری شعرند.

بیت:

کمترین مقدار شعر یک بیت است.

مصراع:

هر بیت شامل دو قسمت است هریک از این بخش ها یک مصراع نام دارد کمترین مقدار سخن موزون یک مصراع است.

وزن شعر:

آهنگ خاصی که در تمام مصراعهای یک شعر یکسان است همان وزن شعر نامیده می شود.

ردیف:

کلمات هم معنی و مستقلی که در پایان مصراعها عیناً تکرار می شود ردیف نام دارد. شعری که ردیف دارد (مردّف) خوانده می شود.

قافیه:

کلمات هم آهنگ و هم وزن مصراعهای شعر را قافیه گویند. ای ساریان آهسته ران کارام جانم می رود وان دل که با خود داشتم با دلستانم می رود



قافیه ردیف:

قافیه اجباری و ردیف اختیاری است ،ردیف همواره تابع قافیه است و بعد از آن می آید.

مصرع:

بیتی که هر دو مصراع آن قافیه داشته باشد مصرع نام دارد.

قالب:

شکلی که قافیه به شعر می بخشد قالب نام دارد . (شعر سنتی قالب های متفاوتی دارد و شعر نیمایی (نو) قالب مشخصی ندارد.



در قالبهای کهن، شعر از تعدادی مصراع هموزن تشکیل می شود. موسیقی کناری نیز همواره وجود دارد و تابع نظم خاصی

هر قالب، فقط به وسیله نظام قافیه آرایي خویش مشخص می شود و وزن در این میان نقش چندانی ندارد. از میان بی نهایت شکلی که می توان برای قافیه آرایي داشت، فقط حدود چهارده شکل باب طبع شاعران فارسی قرار گرفته و به این ترتیب، قالبهای شعری رایج را پدید آورده است:

۱- قصیده:

قصیده نوعی از شعر است که دو مصراع بیت اول و مصراع های دوم بقیه ی بیت های آن هم قافیه اند. طول قصیده از ۱۵ بیت تا ۶۰ بیت می تواند باشد.

قصیده را می توان به شکل زیر تصویر کرد:

الف.....	ب.....
ب.....	ج.....
ج.....	الف.....

لحن و موضوع قصیده حماسی است و در آن از مدح و مفاخره و هجو و ذم و سخن می رود و مسائل دیگر از قبیل مسائل اخلاقی و دینی و وصف طبیعت در قصیده جنبه فرعی دارد.

هر چند قصاید شاعرانی چون ناصرخسرو به موضوعات مذهبی و فلسفی و منوچهری و خاقانی به وصف طبیعت و سنایی به عرفان و مسعود سعد به حسبیه معروفند اما مضمون اصلی قصیده مدح است و در قصاید عنصری و انوری نیز موضوع اصلی مدح کردن شاهان است.

قصیده قالب رایج شعر فارسی از اوایل قرن چهارم تا پایان قرن ششم است و از این تاریخ به بعد غزل اندک اندک جای آن را می گیرد اما اوج قصیده سرائی در قرون پنجم و ششم است.

در قرن ششم بر اثر تحولات سیاسی و اجتماعی که رخ می دهد (بر روی کار آمدن سلجوقیان) بازار مدح از رونق می افتد و تصوف رواج می یابد و قصیده که اصل موضوع آن ستایش ممدوح در پایان شعر است جای خود را به دیگر قالب

های شعری می دهد هر چند از این دوره به بعد هم قصیده دیده می شود اما دیگر قالب رایج نیست و غزل حتی وظیفه اصلی قصیده که مدح باشد را نیز بر عهده می گیرد.

سرانجام در قرن هفتم سعدی در طی قصیده ای مرگ قصیده را رسماً اعلام می کند و ساختمان سنتی آن در هم می شکند.

بعضی قصیده را “حماسه دروغین” خوانده اند چرا که در ادبیات حماسی قهرمان اغلب یک موجود اساطیری است که کارهای عجیب و خارج از توان بشر معمولی انجام می دهد ولی در قصیده همه ی این صفات در مورد شخصی که کاملاً او ا می شناسیم و می دانیم هیچ یک از این کارها را نمی تواند بکند بکار می رود.

در قصیده هایی که در مدح سلطان محمد غزنوی سروده شده است به نمونه های خوبی از این اغراق ها بر می خوریم که حتی اندکی هم با واقعیت شخصیت او سازگار نبوده است.

نمونه ای از قصیده

قصیده “بهاریه” فرخی شامل صد و بیست و پنج بیت و در مدح سلطان محمود غزنوی است که برای نمونه ابیاتی از آن نقل می شود:

بهار تازه دمید، ای به روی رشک بهار
بیا و روز مرا خوش کن و نبید بیا
همی به روی تو ماند بهار دیبا روی
همی سلامت روی تو و بقای بهار
رخ تو باغ من است و تو باغبان منی
مده به هیچکس از باغ من، گلی، ز نهار!
به روز معرکه، بسیار دیده پشت ملوک
به وقت حمله، فراوان دریده صف سوار
همیشه عادت او بر کشیدن اسلام
همیشه همت او نیست کردن کفار
عطای تو به همه جایگه رسید و، رسد
بلند همت تو بر سپهر دایره وار
کجا تواند گفتن کس آنچه تو کردی
کجا رسد بر کردارهای تو گفتار؟
تو آن شهی که ترا هر کجا شوی، شب و روز
همی رود ظفر و فتح، بر یمین و یسار
خدایگان جهان باش، وز جهان برخوردار
به کام زی و جهان را به کام خویش گذار

واژه ی مثنوی از کلمه ی “مثنی” به معنی دوتائی گرفته شده است. زیرا در هر بیت دو قافیه آمده است که با قافیه بیت بعد فرق می کند. مثنوی را می توان به شکل زیر تصویر کرد:

الف.....	الف.....
ب.....	ب.....
ج.....	ج.....
د.....	د.....

از آنجا که مثنوی به لحاظ قافیه محدودیت ندارد بیشتر برای موضوعات طولانی به کار می رود.

خصوصیات مثنوی باعث شده است که داستان ها اغلب در قالب مثنوی سروده شوند. علاوه بر داستان سرایی، برای هر موضوعی که طولانی باشد هم از مثنوی استفاده می شود.

مثلاً در ادبیات آموزشی مثل آموزه های صوفیان هم از قالب مثنوی بهره می برده اند.

سرودن مثنوی از قرن سوم و چهارم هجری آغاز شده است که از بهترین مثنوی ها می توان به شاهنامه فردوسی، حدیقه سنایی، خمسه نظامی و مثنوی مولوی اشاره کرد.

قدیمی ترین مثنوی سروده شده- که اکنون به جز چند بیت چیزی از آن در دست نیست- مربوط به رودکی است که متن کلیله و دمنه را در قالب مثنوی به نظم در آورده بود.

نمونه ای از مثنوی از بوستان سعدی

یکی گربه در خانه زال بود— که برگشته ایام و بد حال بود
روان شد به مهمان سرای امیر— غلامان سلطان زدند شر به تیر
چکان خونس از استخوان می دوید— همی گفت و از هول جان می دوید
اگر جستم از دست این تیر زن— من و موش و ویرانه پیر زن

“غزل” در لغت به معنی “حدیث عاشقی” است. در قرن ششم که قصیده در حال زوال بود “غزل” پا گرفت و در قرن هفتم رسماً قصیده را عقب راند و به اوج رسید.

در قصیده موضوع اصلی آن است که در آخر شعر “مدح” کسی گفته شود و در واقع منظور اصلی “ممدوح” است اما در غزل “معشوق” مهم است و در آخر شعر شاعر اسم خود را می آورد و با معشوق سخن می گوید و راز و نیاز می کند. این “معشوق” گاهی زمینی است اما پست و بازاری نیست و گاهی آسمانی است و عرفانی.

ابیات غزل بین ۵ تا ۱۰ بیت دارد و دو مصراع اولین بیت و مصراع دوم بقیه ابیات هم قافیه اند.

غزل را می توان به شکل زیر تصویر کرد:

الف.....	الف.....
الف.....	ب.....
الف.....	ج.....

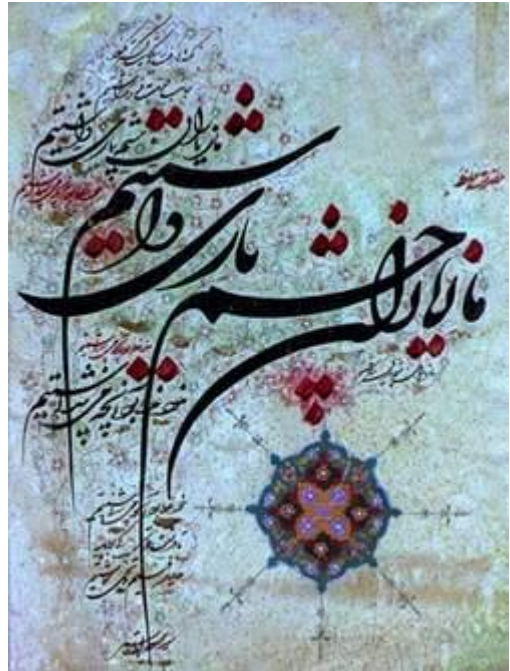
موضوعات اصلی غزل بیان احساسات و ذکر معشوق و شکایت از بخت و روزگار است. البته موضوع غزل به این موضوعات محدود نمی شود و در ادب فارسی به غزل هایی بر می خوریم که شامل مطالب اخلاقی و حکیمانه هستند.

هر چند غزل فارسی تحت تأثیر ادبیات عرب بوجود آمد بدین معنی که در ادبیات عرب قصاید غنائی رواج یافت (در این زمان قصیده در ایران مدحی بود و غزل فقط در قسمت اول آن دیده می شود) و در قرن پنجم به تقلید از این قصاید غنایی غزل فارسی به عنوان نوع مستقلی از قصیده جدا شد، اما موضوعات غزل فارسی اصالت دارد و مثلاً غزل عرفانی به سبک شاعران ما در ادبیات عرب نادر است.

نمونه ای از غزل سعدی:

هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم
 نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم
 به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم
 شمایل تو بدیدم نه صبر ماند و نه هوشم
 حکایتی ز دهانت به گوش جان من آمد
 دگر نصیحت مردم حکایتست به گوشم
 مگر تو روی بیوشی و فتنه بازنشانی
 که من قرار ندارم که دیده از تو بیوش
 من رمیده دل آن به که در سماع نیایم
 که گر به پای درآیم به دربرند به دوشم
 بیا به صلح من امروز در کنار من امشب
 که دیده خواب نکردست از انتظار تو دوشم
 مرا به هیچ بدادی و من هنوز بر آنم

که از وجود تو مویی به عالمی نفروشم
 به زخم خورده حکایت کنم ز دست جراحت
 که تندرست ملامت کند چو من بخروشم
 مرا مگویی که سعدی طریق عشق رها کن
 سخن چه فایده گفتن چو پند میننوشم
 به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل
 و گر مراد نیابم به قدر وسع بکوشم



نمونه ای از غزل حافظ:

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
 دل بی تو به جان آمد وقت است که بازآیی
 دایم گل این بستان شاداب نمی ماند
 دریاب ضعیفان را در وقت توانایی
 دیشب گله زلفش با باد همی کردم
 گفتا غلطی بگذر زین فکرت سودایی
 صد باد صبا این جا با سلسله میرقصند
 این است حریف ای دل تا باد نپیمایی
 مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
 کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی
 یا رب به که شاید گفت این نکته که در عالم
 رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجایی
 ساقی چمن گل را بی روی تو رنگی نیست
 شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی
 ای درد توام درمان در بستر ناکامی

و ای یاد توام مونس در گوشه تنهایی
در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم
لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی
فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی
زین دایره مینا خونین جگرم می ده
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی
حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد
شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی

نمونه ای از غزل عراقی:

نخستین باده کاندِر جام کردند
ز چشم مست ساقی وام کردند
چو با خود یافتند اهل طرب را
شراب بیخودی در جام کردند
ز بهر صید دل‌های جهانی
کمند زلف خوبان دام کردند
به گیتی هر کجا درد دلی بود
بهم کردند و عشقش نام کردند
جمال خویشان را جلوه دادند
به یک جلوه دو عالم رام کردند
دلی را تا به دست آرند، هر دم
سر زلفین خود را دام کردند
چو خود کردند راز خویشان فاش
عراقی را چرا بدنام کردند؟

“قطعه” شعری است که معمولاً مصراع های اولین بیت آن هم قافیه نیستند ولی مصراع دوم تمام ادبیات آن هم قافیه اند. طول قطعه دو بیت یا بیشتر است.

الف.....	ب.....
ج.....	ب.....
د.....	ب.....

قطعه را بیشتر در بیان مطالب اخلاقی و تعلیمی و مناظره و نامه نگاری بکار می برند.

قدیمی ترین قطعه ها مربوط به ابن یمین است و از بین شاعران معاصر پروین اعتصامی نیز بیشتر اشعارش را در قالب قطعه سروده است.

پروین اعتصامی مناظره های زیادی در قالب قطعه دارد از قبیل مناظره نخ و سوزن، سیر و پیاز و.....

شکل تصویری قطعه به شکل زیر است:

علت اسم گذاری قطعه این است که شعری با قالب قطعه مانند آن است که از وسط یک قصیده برداشته شده باشد و در واقع قطعه ای از یک قصیده است.

نشیده ای که زیر چناری کدوبنی — بر رست و بردمید بر او بر، به روز بیست

پرسید از چنار که تو چند روزه ای؟ — گفتا چنار سال مرا بیشتر ز سی است

خندید پس بدو که من از تو به بیست روز — برتر شدم بگوی که این کاهلیت چیست؟

او را چنار گفت که امروز ای کدو — باتو مرا هنوز نه هنگام داوری است

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان — آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست!!!



ترجیع بند از چند قطعه شعر تشکیل شده است که هر کدام از این قطعه شعرها دارای قافیه و وزن یکسان هستند و در آخر هر رشته شعر یک بیت یکسان با قافیه ای جداگانه تکرار می شود. بهترین ترجیع بندهای مربوط به سعدی ، هاتف و فرخی است. از ترجیع بندهای معروف ادبی فارسی ترجیع بند هاتف است که بیت ترجیع آن این است:

که نیکی هست و هیچ نیست جز او ——— وحده لا اله الا هو

تصویر نمونه ای از ترجیع بند از دیوان سعدی

دردا که به لب رسید جانم ——— آوخ که ز دست شد عنانم

کس دید چو من ضعیف هرگز ——— کز هستی خویش در گمانم

پروانه ام اوفتان و خیزان ——— یکبار بسوز و وارهانم

گر لطف کنی به جای اینم ——— ورجور کنی سرای آنم

بنشینم و صبر پیش گیرم ——— دنباله کار خویش گیرم

زان رفتن و آمدن چگویم ——— می آیی و می روم من از هوش

یاران به نصیحتم چه گویند ——— بنشین و صبور باش و مخروش

ای خام، من این چنین در آتش ——— عیبم مکن ار برآورم جوش

تا جهد بود به جان بکوشم ——— و آنکه به ضرورت از بن گوش

بنشینم و صبر پیش گیرم ——— دنباله ی کار خویش گیرم

ای بر تو قبای حسن چالاک ——— صد پیرهن از جدائیت چاک

پیشست به تواضع است گویی ——— افتادن آفتاب بر خاک

ما خاک شویم و هم نگردد ——— خاک درت از جبین ما پاک

مهر از تو توان برید هیهات ——— کس بر تو توان گزید حاشاک

بنشینم و صبر پیش گیرم ——— دنباله ی کار خویش گیرم

ترکیب بند از لحاظ ساختار شعری مانند “ترجیع بند” است و تنها تفاوت آن این است که بیت تکرار شده در بین قطعه های شعر یکسان نیستند.

از ترکیب بندهای معروف ترکیب بند محتشم کاشانی در توصیف واقعه ی کربلاست.

نمونه ی ترکیب بند از وحشی بافقی:

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید — داستان غم پنهانی من گوش کنید

قصه بی سر و سامانی من گوش کنید — گفت و گوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این آتش جانسوز نهفتن تا کی — سوختم سوختم این سوز نهفتن تا کی

روزگاری من و دل ساکن کویی بودیم — ساکن کوی بت عربده جویی بودیم

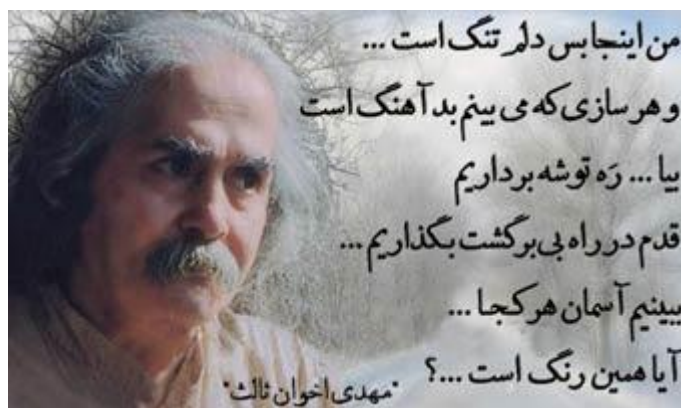
عقل و دین باخته، دیوانه رویی بودیم — بسته سلسله ی سلسله مویی بودیم

کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود — یک گرفتار از این جمله که هستند نبود

نرگس غمزه زنش این همه بیمار نداشت — سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت

این همه مشتری و گرمی بازار نداشت — یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت

اول آن کس که خریدار شدش من بودم — باعث گرمی بازار شدش من بودم



مجموعه جدید مصراع همقافیه (بند مسمط) و یک مصراع که قافیه آن مستقل است. (رشته مسمط یا مصراع تسمیط) و این شکل چند بار با قافیه های متفاوت تکرار می شود. و اما مصراع های جدا با هم قافیه دارند، بدین نحو: الف— الف—الف—ی—ب—ب—ب—ی —ح—ح—ج—ی به مسمط هایی که بند مسمط و رشته مسمط آنها مجموعه سه مصراع باشد مسمط مثلث به چهار مصراع مربع و به پنج مصراعی مخمس و به شش مصراعی مسدس گویند. مسمط حداقل مثلث و حداکثر (معمولاً) مسدس است و همه مسمطات منوچهری مسدس است. مانند:

گویی بط سپید جامه به صابون زده است — کبک دری ساق پای در قدح خون زده است

بر گل تر دلیب، گنج فریدون زده است — لشگر چین در بهار، خیمه به هامون زده است

لاله سوی جویبار خرگه بیرون زده است — خیمه آن سبزگون خرگه این آتشین

باز مرا طبع شعر سخت به جوش آمده است — کم سخن عندلیب، دوش به گوش آمده است

از شغب مردمان لاله به جوش آمده است — زیر به بانگ آمده است بم بخروش آمده است

نسترن مشکبوی، مشک فروش آمده است — سیمش در گردن است، مشکش در آستین

مسمط معمولاً ساختمان قصیده را دارد اول آن تغزل است و بعد تخلص به مدح می پردازد. این نوع جدید مسمط است که به ابتکار منوچهری از مسمط قدیم ساخته شده است، مسمط قدیم بیتی است چند لختی که لخت های آن یک قافیه دارند (قافیه درونی) و لخت آخری آن با لخت های آخر ابیات دیگر هم قافیه است (قافیه بیرونی) او گاهی به این گونه اشعار شعر مسجع گویند و نمونه آن در اشعار مولانا زیاد است.

دیده شیرست مرا جان دلیرست مرا — زهره شیرست مرا، زهره تابیده شدم

شکر کند عاشق حق، کز همه بردیم سبق — بر زبر هفت طبق، اختر رخشنده شدم

باش چو شطرنج روان خامش و خود جمله زبان — کز رخ آن شاه جهان فرخ و فرخنده شدم

این ابیات را می توان به شکل زیر (مسمط و مربع) نوشت:

دیده سیرت مرا — جان دلیراست مرا

زهره شیرست مرا — زهره تابنده شدم

که هر مصراع آن دو بار مفتعلن و به اصطلاح عروضی مربع است که در شعر فارسی مفعول نیست و ابیات فارسی معمولاً مسدس و یا مثنی هستند. از این رو منوچهری این پاره ها را طولانی تر کرد و به حد مصراع مفعول در شعر فارسی رساند.

مستزاد شعری است که در آخر مصراع های یک رباعی یا غزل یا قطعه، جمله ی کوتاهی از نثر آهنگین و مسجع اضافه می کنند که از لحاظ معنی به آن مصراع مربوط است ولی با وزن اصلی شعر هماهنگ نیست.

در واقع کلمه ی مستزاد به معنی “زیاد شده” هم همین معنی را می دهد و علت نام گذاری این نوع شعر هم قطعه اضافه شده در پایان هر مصراع است.

نمونه ی چند مستزاد:

گیرم که ز مال و زر کسی قارون شد ————— مرگ است زپی!

یا آن که به علم و دانش افلاطون شد ————— کو حاصل وی؟

اندوخته ام ز کف همه بیرون شد ————— کو ناله ی نی؟

ز اندیشه کونین دلم پرخون شد ————— کو ساغر می؟
(مشتاق اصفهانی)

گر حاجت خود بری به درگاه خدا ————— با صدق و صفا

حاجات ترا کند خداوند روا ————— بی چون و چرا

ز نهار مبر حاجت خود در بر خلق ————— با جامه ی دلخ

کز خلق نیاید کرم وجود و عطا ————— بی شرک و ریا



“رباعی” از کلمه ی “رباع” به معنی “چهارتایی” گرفته شده است.

“رباعی” شعری است چهار مصرعی که بر وزن “لا حول و لا قوة الا بالله” سروده می شود.

سه مصراع اول رباعی تقریباً مقدمه ای برای منظور شاعر هستند و حرف اصلی در مصراع چهارم گفته می شود.

رباعی در قدیم را از لحاظ موضوع می توان به سه دسته تقسیم کرد:

(الف) رباعی عاشقانه: مثل رباعی های رودکی

(ب) رباعی صوفیانه: مثل رباعی های ابوسعید ابوالخیر، عطار و مولوی

(ج) رباعی فلسفی: مثل رباعی های خیام

تصویر شکل رباعی به صورت زیر است:

الف..... الف

ب..... الف

البته در زمانهای قدیم بعضی رباعی ها دارای چهار مصراع هم قافیه بودند.

نمونه هایی از رباعی:

جز من اگر ت عاشق شیداست بگو — ورمیل دلت به جانت ماست بگو

ور هیچ مرا در دل تو جاست بگو — گر هست بگو، نیست بگو، راست بگو
(مولوی)

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است — گویی زلب فرشته خویی رسته است

پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی — کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است
(خیام)

کلمه ی “دویتی” علاوه بر اینکه در مورد رباعی به کار می رود به معنی شعری است که دارای چهار مصراع است.

دویتی شعری است که دارای چهار مصراع است و می تواند در هر وزنی سروده شود.

رباعی نیز در واقع یک نوع دویتی است که وزن خاصی دارد.

بیشتر دو بیتی های مربوط به بابا طاهر است.

نمونه هایی از دو بیتی های باباطاهر:

دل عاشق به پیغامی بسازد — خمارآلوده با جامی بسازد

مرا کیفیت چشم تو کافی است — ریاضت کش به بادامی بسازد

ز دست دیده و دل هر دو فریاد — هر آنچه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد — زخم بر دیده تا دل گردد آزاد

جوونی هم بهاری بود و گذشت — به ما یک اعتباری بود و بگذشت

میون ما و تو یک الفتی بود. — که آن هم نوبهاری بود و گذشت

بوی جوی مولیان آید همی ——— یاد یار مهربان آید همی

این شعر منسوب به رودکی را که همراه با چنگ خوانده میشده شاید بتوان تصنیف دانست و از آن به بعد نیز عده ای از شاعران اشعار خویش را همراه با عود و چنگ می خوانده اند. در قرن ششم و هفتم تصنیف سرائی معمول بوده چنانکه دولت‌شاه سمرقندی نوشته است عبدالقادر عودی برای ابن حسام هروی (متوفی به سال ۷۳۷-ه - ق) تصنیفی سرود.

در روزگار صفویه نیز سرودن تصنیف معمول و متداول بوده است از جمله تصنیف سازان می توان به شاهمراد خوانساری اشاره کرد که تصنیف های متعددی را سرود. در عهد زندیه تصنیف های زیادی درباره رشادت لطفعلی خان زند سروده شد. در زمان ناصرالدین شاه قاجار نیز ترانه های زیادی دهان به دهان برگشت که می توان به تصنیف هائی که درباره ظل السلطان در دوران حکومتش در اصفهان و یا تصنیف درباره ی ماشین دودی شهر ری اشاره شد اما مشهورترین تصنیف ساز دوره قاجاریه میرزا علی اکبر خان شیدا بود که همراه با تصنیف، سه تار می زد.

عارف قزوینی تصنیف ساز و شاعر معروف اولین کسی بود که تصنیف را برای مقاصد سیاسی و میهنی سرود ملک الشعرای بهار و رهی معیری نیز از تصنیف سازان معروف بودند.

نمونه ای از تصنیف های ملک الشعرای بهار که در دستگاه ماهور خوانده می شود:

زمن نگارم / خبر ندارد/ بحال زارم/ نظر ندارد

خبر ندارم / من از دل خود / دل من از من / خبر ندارد

کجا رود دل که دلبرش نیست/ کجا پرد مرغ / که پر ندارد

امان ازین عشق / فغان ازین عشق / که غیر خون / جگر ندارد

همه سیاهی/ همه تباهی / مگر شب ما / سحر ندارد

بهار مضطر مثال دیگر / که آه و زاری / اثر ندارد



“چهارپاره” از قالب های جدیدی است که همزمان با رواج شعر نو بوجود آمده است.

“چهارپاره” مجموعه ای از دو بیتی هایی است که در کل یک شعر را می سازند.

دو بیتی های تشکیل دهنده چهارپاره از لحاظ قافیه با هم تفاوت دارند.

نمونه ای از چهارپاره:

کند وی آفتاب به پهلوی فتاده بود — زنبورهای نور ز گردش گریخته

در پشت سبزه های لگدکوب آسمان — گلبرگ های سرخ شفق تازه ریخته

کف بین پیرد باد درآمد ز راه دور — پیچیده شال زرد خزان را به گردش

آن روز میهمان درختان کوچه بود — تا بشنوند راز خود از فال روشنش

در هر قدم که رفت درختی سلام گفت — هر شاخه دست خویش به سویش دراز کرد

او دست های یک یکشان را کنار زد — چون کولیان نوای غریبانه ساز کرد

آن قدر خواند که زآغان شامگاه — شب را ز لابلای درختان صدا زدند

از بیم آن صدا به زمین ریخت برگ ها — گویی هزار چلچله را در هوا زدند

شب همچو آبی از سراین برگ ها گذشت — هر برگ همچو نیمه دستی بریده بود

هر چند نقشی از کف این دست ها نخواند — کف بین باد طالع هر برگ دیده بود

(نادر نادرپور)

هر شعری حداقل یک بیت دارد.

“مفرد” شعری تک بیتی است که شاعر تمام مقصود خود را در همان یک بیت بیان می کند.

“مفرد” یا همان “تک بیت” اغلب برای بیان نکته های اخلاقی به کار می رود.

در “مفرد” گاهی دو مصراع هم قافیه هستند و گاهی دارای قافیه نیستند.

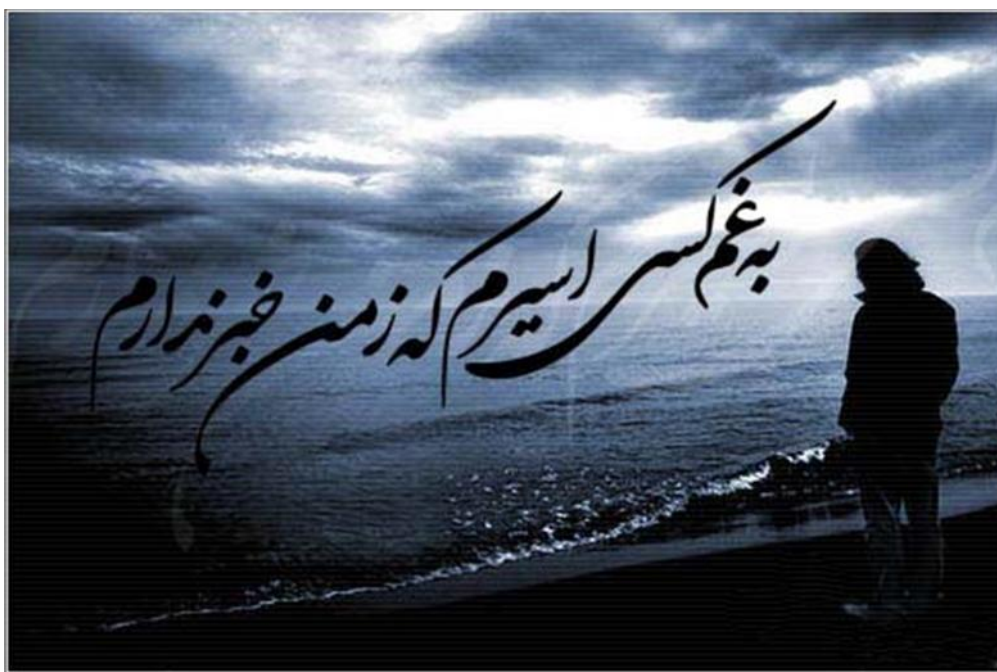
تصویر بعضی از شعرا دارای تک بیت های زیادی هستند، مانند سعدی که در پایان دیوانش به تعداد زیادی از این “مفرد” ها بر می خوریم که تحت عنوان “مفردات” تقسیم بندی شده اند.

بعضی گفته اند که “مفرد” در واقع همان ضرب المثل است که به شعر بیان شده است.

نمونه هایی از مفرد:

پای ملخی نزد سلیمان بردن — زشت است ولیکن هنر است از موری

مردی نه به قوت است و شمشیر زنی — آن است که جوری که توانی نکنی



تضمین به طور کلی به این معنی است که قطعاتی از شعر شاعر دیگری را در داخل شعر خود بیاورند. در بین شاعران قدیمی چون حافظ و سعدی و ... تضمین به این معنا بوده است که با ذکر اسم شاعر، مصراع یا بیتی از شعر او را در میان غزل یا قصیده خود بیاورند. مثلاً سعدی غزلی دارد که این گونه شروع می شود:

من از آن روز که در بند تو ام آزادم — پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم

و حافظ در غزلی مصراع اول این غزل را به این صورت تضمین کرده است.

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم — ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم
و در آخر، مصراع سعدی را تضمین می کند و می گوید:

حافظ از جو ر تو، حاشا که بگرداند روی — من از آن روز که در بند تو ام آزادم

اما تضمین در بین شعرای سده ی اخیر به این معنی است با شعری از شعرای قدیمی مسمط بسازند.

مثلاً غزلی از سعدی یا حافظ را تضمین می کنند و با اضافه کردن ابیاتی هم وزن و هم قافیه مصراع های اول آن شعر، شعری می سرایند که در قالب مسمط چهار یا پنج یا شش مصراعی است. این نوع تضمین در قدیم مرسوم نبوده و در سالهای اخیر متداول شده است.

یکی از تضمین های معروف مربوط به ملک الشعرای بهار است که غزلی از سعدی را تضمین کرده است.

قسمتی از این شعر در زیر آورده شده است:

سعدیا! چون تو کجا نادره گفتاری هست؟ — یا چو شیرین سخت نخل شکر باری هست؟

یا چو بستان و گلستان تو گلزاری هست؟ — هیچم ار نیست، تمنای توام باری هست

مشنو ای دوست! که غیر از تو مرا یاری هست — یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست

لطف گفتار تو شد دام ره مرغ هوس — به هوس بال زد و گشت گرفتار قفس

پاییند تو ندارد سر دمسازی کس — موسی اینجا بنهد رخت به امید قبس

به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس — که به هر حلقه ی زلف تو گرفتاری هست

بی گلستان تو در دست بجز خاری نیست — به ز گفتار تو بی شائبه گفتاری نیست

فارغ از جلوه ی حسنت در و دیواری نیست — ای که در دار ادب غیر تو دیاری نیست!

انواع قالب های نوین:

تا اوایل قرن حاضر هجری شمسی، شاعران ما دو اصل کلی تساوی وزن مصراعهای شعر و نظم ثابت قافیه ها را رعایت کرده اند و اگر هم نوآوری در قالبهای شعر داشته اند، با حفظ این دو اصل بوده است. در آغاز این قرن، شاعرانی به این فکر افتادند که آن دو اصل کلی را به کنار گذارند و نوآوری را فراتر از آن حد و مرز گسترش دهند. شعری که به این ترتیب سروده شد، شکلی بسیار متفاوت با شعرهای پیش از خود داشت.

در این گونه شعرها، شاعر مقید نیست مصراعها را وزنی یکسان ببخشد و در چیدن مصراعهای هم قافیه، نظامی ثابت را - چنان که مثلاً در غزل یا مثنوی بود - رعایت کند. طول مصرع، تابع طول جمله شاعر است و قافیه نیز هرگاه شاعر لازم بداند ظاهر می شود. در این جا آزادی عمل بیشتر است و البته از موسیقی شعر کهن بی بهره است. پدیدآورنده جدی این قالبها را نیما یوشیج می شمارند، البته پیش از نیما یوشیج نیز اندک نمونه هایی از این گونه شعر دیده شده است، ولی نه قوت آن شعرها در حدی بوده که چندان قابل اعتنا باشد و نه شاعران آنها با جدیت این شیوه را ادامه داده اند.

نوگرایی نیما و پیروان او، فقط در قالبهای شعر نبود. آنها در همه عناصر شعر معتقد به یک خانه تکانی جدی بودند و حتی می توان گفت تحوّل که به وسیله این افراد در عناصر خیال و زبان رخ داد، بسیار عمیق تر و کارسازتر از تحوّل در قالب شعر بود.

شاعران کهن سرا می کوشیدند نظام موسیقایی را حفظ کنند هرچند در این میانه آسیمی هم به زبان و خیال وارد شود و شاعران نوگرا می کوشند آزادی عمل خویش در خیال و زبان را حفظ کنند هرچند آسیمی متوجه موسیقی شود. پس می توان گفت پیدایش شعر نو، ناشی از یک سبک و سنگین کردن مجدد عناصر شعر و ایجاد توازنی نوین برای آنها بوده است.

۱- قالب نیمایی:

شکل نیمائی که به آن شعر آزاد گویند.

نیمایی شعری است با وزن عروضی منتها ارکان آن مانند شعر سنتی محدود به دو و سه و چهار رکن نیست و قافیه جای منظم و مشخصی ندارد. اشعار نیما و اخوان و فروغ و سپهری و بیشتر شاعران نو پرداز بدین شکل است.



نمونه ای از شعر نیمایی از فروغ فرخزاد:

“هدیه”

من از نهایت شب حرف می زنم
من از نهایت تاریکی
و از نهایت شب حرف می زنم

اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیاور
و یک دریچه که از آن
به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم

۲- شعر سپید:

شکل شاملوئی که بدان شعر سپید گویند، این نوع از شعر وزن و آهنگ دارد منتها عروضی نیست و قافیه در آن جای
ثابتی ندارد. اغلب شعرهای احمد شاملو چنین است:

نمونه ای از شعر احمد شاملو:

“سرود برای مرد روشن که به سایه رفت”

قناعت وار
تکیده بود
باریک و بلند
چون پیامی دشوار
در لغتی
با چشمانی از سؤال و عسل
و رخساری بر تافته از حقیقت و باد
مردی با گردش آب
مردی مختصر
که خلاصه خود بود
خر خاکی های در جنازه ات به سوء ظن می نگرند

بیش از آن که خشم صاعقه خاکسترش کند
تسمه از گرده گاو توفان کشیده بود
آزمون ایمان های کهن را
بر قفل معجزهای عقیق

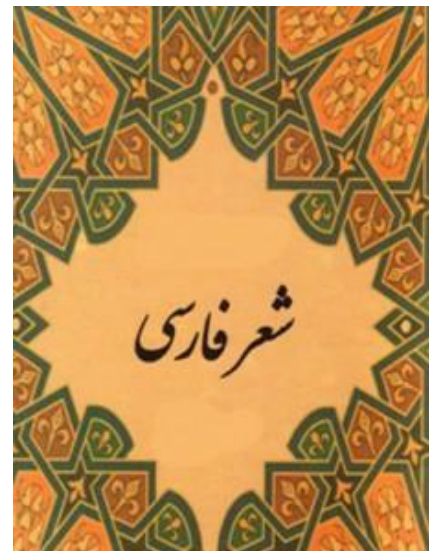
دندان فرسوده بود
بر پرت افتاده ترین راه ها
پو زار کشیده بود
رهگذری نا منتظر
که هر بیشه و هر پل آوازش را می شناخت

جاده ها با خاطره ی قدم های تو بیدار می مانند
که روز را پیشباز می رفتی
هر چند سپیده تو را
از آن پیشتر دمید
که خروسان بانگ سحر کنند
مرغی در بال هایش شکفت
باغی درد رختش
ماد رعتاب تو می شکوفیم
در شتابت
مادر کتاب تو می شکوفیم
در دفاع از لبخند تو
که یقین است و باور است
دریا به جرعه ای که تو از چاه خورده ای حسادت می کند

این شعر را احمد شاملو در رثای جلال آل احمد سروده است.

۳- شعر موج نو:

شعر موج نمونه تنه‌ها وزن عروضی ندار بلکه آهنگ و موسیقی آن حتی مانند شعر سپید هم مشخص نیست و در حقیقت فرق آن با نثر در معنای آن است.



در شعر سپید تشبیهات و استعارات با زبان شعر بیان می شود و جز لطافت و تاثیرگذار معنوی، در ظاهر فرقی با نثر ندارد. نمونه ی شعر موج از احمد رضا احمدی:

“قلب تو”.....

قلب تو هوا را گرم کرد
در هوای گرم
عشق ما تعارف پذیر بود و
قناعت به نگاه در چاه آب

مردم که در گرما
از باران آمدند
گفتی از اطاق بروند
چراغ بگذارند
من ترا دوست دارم

تصویر
ای تو
ای تو عادل
تو عادلانه غزل را
در خواب
در ظرف های شکسته
تنها نمی گذاری
در اطراف انفجار
یک شاخه له شده انگور است
قضاوت فقط از توست

شاخه ابریشم را از چهره ات بر می دارم
گفتم از توست
گفتی: نه باد آورده است

منابع:

پژوهشکده

تبیان

دانشنامه رشد

میگنا

ویکی پدیا فارسی